

در جستجوی آن لغت تنها (۴)

پی‌یر بوردیو

پرهام شهرجردی^(۱)

در کولژ دو فرانسه (Collège de France) به او واگذار می‌شود انتشار کتاب «بی‌نوایی جهان» (La misère du monde) در سال ۱۹۹۳ از جمله نوآوری‌های او محسوب می‌شود. یک گروه محقق به سرپرستی بوردیو و طی مدت سه سال حدود پنجاه گفت‌وگو با افراد مختلف جامعه ترتیب می‌دهند تا از خلال این صحبت‌ها شرایط ظهور شکل‌های نوین فقر در جامعه‌ی امروز قابل فهم شود. جدا از فقر اجتماعی، به فقر فردی هم پرداخته می‌شود. جامعه‌شناس مورد بحث ما، بر آن است که از این طریق به جامعه این امکان را می‌دهد که در تغییر یا تثبیت سرنوشت‌اش شراکت داشته باشد.

در این کتاب بوردیو می‌خواهد نقشی کارآیندتر و در عین حال ساده‌تر به اتلکتوتل‌ها معرفی کند: کارکردی بنام «نویسنده‌ی همه‌گانی». بوردیو این نقش را در کشورهای آفریقای شمالی به‌هنگام تدریس و زنده‌گی کشف کرده، یعنی کسی که نوشتن می‌داند، این توانایی‌اش را در اختیار کسانی می‌گذارد که چیزهایی می‌دانند و حرف‌هایی برای گفتن دارند - گاه بیش‌تر و به‌تر از خود نویسنده - این نویسنده‌ها، مثل بقیه‌ی اتلکتوتل‌ها نیستند، آن‌ها «شنونده‌ها»یی صبور هستند، و آن چه را که می‌شنوند، رمزگشایی می‌کنند، به خوبی می‌نویسند و دست آخر منتقل می‌کنند. مونتگراس در گفت‌وگویی که با بوردیو انجام داده بود، اعلام کرده بود که هر جامعه‌ای احتیاج به تحقیقی مشابه «بی‌نوایی جهان» دارد.

بوردیو در طی چهار دهه فعالیت، به عرصه‌های مختلفی توجه پیدا کرد و آن‌ها را در کارهایش پیدا نمود، او به مسأله‌ی فرهنگ توجه ویژه‌ای داشت و جایگاه فرهنگ در هر جامعه و سمبل‌های فرهنگی‌ی آن جامعه را مورد بررسی قرار می‌داد. نگاه او به هنر و به خصوص ادبیات ویژه‌گی‌های منحصر به فرد خود را دارد که از جمله‌ی آن‌ها به کار بردن حوزه‌های اجتماعی برای بررسی‌ی ادبیات است. نمونه‌ی بسیار موفق آن، بررسی جامعه‌شناسانه‌ی «تحصیلات احساساتی»ی گوستاو فلوبر است که آن را در کتاب «قواعد هنر» (Les règles de l'art) مطرح می‌کند.

هم رده‌ی امیل زولا، سارتر و فوکو، پی‌یر بوردیو به شرکت فعال روشن فکر در حرکات اجتماعی تاکید می‌ورزید تا تفکری که او

اگر «آن لغت تنها» مفهومی بارتی را با خود داشته باشد که «نوشتن را متزلزل کردن معنای جهان» می‌داند، پس نویسنده یعنی کسی که بی‌وقفه در برابر جهان علامت سؤال می‌گذارد، و به بیانی دکارتی، آن کسی که: «در همه چیز شک می‌کند (de omnibus dubitandum)».

مرگ پی‌یر بوردیو (Pierre Bourdieu) (مارس ۲۰۰۲ م.)، از یک طرف فرصتی است برای شناخت او، و از طرف دیگر جایی برای سنجش و آسیب‌شناسی تفکر او، که گاه همانندی‌هایی با جامعه‌ی فکری خودمان پیدا می‌کند.

پی‌یر بوردیو، در سال ۱۹۳۰ متولد شد. در اکول نرمال (Ecole normale) درس خواند و در رشته‌ی فلسفه فارغ التحصیل شد. از سال ۱۹۵۸ در دانشگاه ادبیات الجزیره کار تدریس کرد. نخستین کارهای چاپ شده‌اش به همین دوران مربوط می‌شود: «جامعه‌شناسی الجزایر» (۱۹۵۸) و «ریشه کنی» (۱۹۶۴) از جمله‌ی این آثار است. بوردیو کار خود را با تحقیقی بر روی دانش جویان و نظام آموزشی حاکم بر دانشگاه‌های فرانسه دنبال می‌کند و به همراه ژان کلود پاسرون (Jean Claude Passeron) کتاب «میراث‌داران» (Les Héritiers) را منتشر می‌کند. نویسنده‌گان این کتاب می‌کوشند نشان دهند که چطور مسائلی از قبیل نابرابری اقتصادی و میراث فرهنگی در مدرسه و دانش‌گاه، باعث نابرابری معلومات و نابرابری‌ی مهارت دانش‌آموزان و دانش‌جویان می‌شود و از این جاست که نابرابری‌ی شانس دانش‌جویان برای همیشه توجیه شده باقی می‌ماند. مراکز آموزشی به‌جای آن که بی‌طرفانه در خدمت فرهنگ و کشور باشند، وسیله‌ای برای نبردهای طبقاتی هستند و آموزگاران و اساتید، آگاهانه و یا ناآگاهانه، ارزش‌های طبقاتی حاکم را به دیگر طبقات اجتماع تحمیل می‌کنند. نقد منسجمی که این کتاب ارایه می‌کند به شعله‌های انقلاب دانش‌جویی‌ی می ۶۸ دامن می‌زند. بوردیو از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۰ ریاست بخش مطالعات Ecole pratique des hautes Études را بر عهده می‌گیرد و هم‌زمان مجله‌ی Actes de la recherche en science social (تحقیقات در علوم اجتماعی) را اداره می‌کند. سال ۱۹۸۱ کرسی‌ی جامعه‌شناسی

آرزویش را داشت، تفکر «چپ چپ»، یعنی چپی که به هیچ مصالحه‌های تن در نمی‌دهد، بروز کند. حضور موثر او در تظاهرات کارگری طی یک دهه‌ی اخیر از جمله‌ی این حرکات است. بورديو بر این اعتقاد بود که سوسیالیست‌های فرانسه باعث شده‌اند که اعتقاد به دولت از بین برود و آن را معلول ظهور «نئولیبرالیسم» بدانست که از دهه‌ی ۷۰ میلادی به این طرف، جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود. او روشن‌فکران را دعوت به حرکت می‌کرد و می‌گفت: «من از ضرورت و لزوم یک تفکر منتقد دفاع می‌کنم. اگر ضد-قدرتی بنام نقد در کار نباشد، دموکراسی معنایی نخواهد داشت. روشن فکر یک ضد - قدرت است. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ضد - قدرت‌ها» (به نقل از مصاحبه‌ی بورديو با روزنامه‌ی لوموند در سال ۱۹۹۲). بورديو آخرین سال‌های عمرش را صرف مبارزه با همین نئولیبرالیسم و شکل‌های مختلف آن کرد، در این راه سعی و تلاش او این بود که وضعیت یک عالم و یک مبارز را یک‌جا جمع کند، یعنی شناخت و آگاهی‌ی علمی را در خدمت تعهد بگذارد. بورديو در توجیه حرکات و فعالیت‌های اجتماعی‌اش که او را به عنوان روشن‌فکری متعهد معرفی می‌کرد، این‌طور گفته بود: «به دلیل منطق کارم مجبور شدم از حدهایی که برای خودم تعیین کرده بودم، یا را فراتر بگذارم، دیگر آن حدها معنای یک نوع سانسور به خود گرفته بودند». در این راستا، او خود را مقید به «خارج کردن معلومات از جمع بسته‌ی متفکرین» می‌دانست تا از این طریق پایه‌های مستحکم‌تئوریک را در اختیار کسانی بگذارد که قصد فهم و تغییر جهان معاصر را دارند.

در نبردی که بورديو در پیش گرفته بود، رسانه‌های جمعی را هدف قرار داد و از این‌که حرف و کلام به دست کسانی افتاده که تنها از منطق تجارت پیروی می‌کنند، به شدت انتقاد می‌کرد و نویسنده‌گان این رسانه‌ها را «رساله‌نویس‌های پرحرف و بی‌صلاحیت» معرفی می‌نمود. در «پرسش‌هایی از روسای واقعی‌ی دنیا» به قدرت رسانه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: «پیش‌تر قدرت سمبلیک در اکثر جوامع به قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی تقسیم می‌شد، امروزه این قدرت سمبلیک به دست کسانی افتاده که کنترل گروه‌های بزرگ ارتباطی را بر عهده دارند، یعنی مجموع ابزارهای تولید و توزیع محصولات فرهنگی». در راستای تحقق بخشیدن به خواسته‌های فرهنگی‌اش، بورديو دست به تاسیس انتشارات Liber-Raisons d'Agir می‌زند که کارش نشر کتاب‌هایی است که به اهداف و آرمان‌های جامعه‌شناس مورد بحث مانژدیک است. کتاب «درباره‌ی تله‌ویزیون» که مشروح درس‌های بورديو در کولژ

دو فرانس و درباره‌ی نقش و جایگاه انتقادآمیز تله‌ویزیون در جامعه‌ی امروزی است، به‌وسیله‌ی همین انتشارات به بازار می‌آید. بورديو با پیش کشیدن عرصه‌ی رسانه‌های گروهی (Champ mAdiatique) سعی می‌کند تاثیر وسایل ارتباط جمعی از جمله تله‌ویزیون را بر روی افکار عمومی نشان دهد.

بورديو بارها بر «جهمی» بودن تفکر اشاره کرده بود، چراکه یک تفکر تنها با یک نفر سر و کار ندارد: «سوزه‌ی علم، تنها یک نفر نیست، بل که یک عرصه (champ) است» و «تامل و تفکر کار من مفکر (cogito) نیست، کار یک عرصه است، بنابراین به صورت جمعی معنا پیدا می‌کند». او بارها از علاقه‌اش به ورزش‌های دسته جمعی به‌خصوص راگبی صحبت کرده بود و آن را مدلی می‌دانست که از خلال آن می‌توان شاهد نبردهای اجتماعی بود. همان‌طور که یک تفکر جمعی یک تیم ورزشی را هدایت می‌کند و به کل گروه معنا می‌بخشد، در تفکر اجتماعی هم یک حرکت موزون و هماهنگ جامعه را پیش می‌برد. برای پیدا کردن این هماهنگی و هارمونی، او متدهای تئوریک را تجویز می‌کرد و اعتقاد داشت که هر تفکر تئوریک قابلیت این را دارد که به صورت عملی پیاده شود. در کتاب «قواعد هنر» به شکلی دیگر از یک «صنف‌گرایی‌ی جهانی» سخن به میان می‌آورد و عرصه‌ی علمی را در خطر تهدیدهای اقتصادی و بوروکراسی می‌بیند. برای جلوگیری از این خطر، بورديو تمامی‌ی تولیدکننده‌گان فرهنگی را دعوت می‌کند تا به صف همین «صنف جهانی» بپیوندند تا تولیدات فرهنگی‌شان را از دخالت‌ها و تصرف‌هایی که از طریق عوامل مختلف به آن‌ها تحمیل می‌شود، حفظ کنند تا نظام فکری‌ی آزاد، آزاد بماند و گوش‌زد می‌کرد: «با پرهیزگاری نیست که نظام فکری‌ی آزاد به دست نمی‌آید. این نظام فکری‌ی آزاد است که پایه‌های فضیلت فکری را می‌ریزد.»

انحطاط انتلکتوئل

برای روشن شدن نقش کسی مثل بورديو و به‌منظور کلی «انتلکتوئل» در جامعه‌ی امروز، مناسب دیدم که بخش‌هایی از گفت‌وگوی استفان کاپورال^(۱) (StAphane Caporal) متخصص در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، بورديو شناس، استاد حقوق اساسی و رئیس دانش‌کده‌ی حقوق دانشگاه سنت اتین فرانسه را با شاگرد سابق‌اش، پیام شهرجری^(۲)، متخصص حقوق بین‌الملل اقتصادی، محقق و مدرس در دانشگاه پاریس یکم (پانتئون - سوربن)، به فارسی برگردانم و در ادامه بیابم. این‌جا، به‌جای استفاده از معادل‌های مبهم و نابه‌جایی مثل «روشن‌فکر» و «منورالفکر» در



برداشت ما از انتلکتوئل کسی است که در «همه جا» درباره‌ی «همه چیز» و برای «همه کس» صحبت می‌کند؟ شاید دیگر وقت آن رسیده باشد که تعریف تازه‌ای به انتلکتوئل بدهیم، یعنی به جای «استفاده‌ی ابزار» که از انتلکتوئل می‌شود و انتلکتوئل از خودش می‌کند، کارکرد تازه‌ای به انتلکتوئل ببخشیم و وظیفه‌ی مهم‌تری از او بخواهیم.

پیام شهرجردی

هانری برگسون در پیغامی که به کنگره‌ی دکارت می‌فرستد، می‌نویسد: «باید اندیشمندانه عمل کرد و عاملانه اندیشید». در همین دوران خودمان، پی‌یر بوردیو در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی لوموند می‌گوید: «من از امکان و لزوم یک تفکر منتقد دفاع می‌کنم. بدون این ضد-قدرت دموکراسی معنایی ندارد. انتلکتوئل مهم‌ترین و بزرگ‌ترین این قدرت‌هاست». به نظر من، بعضی از رشته‌های علوم انسانی قابلیت کار میدانی را دارند، جامعه‌شناسی از آن جمله است. در عوض برخی دیگر از رشته‌ها از این برخوردارند. پراگماتیک تبعیت نمی‌کنند، مثلاً فلسفه و یا تاریخ اندیشه‌های سیاسی. یکی از تصاویر به یادماندنی‌ی زنده‌گی پی‌یر بوردیو، عکسی است که او را به هنگام یکی از تظاهرات سال‌های اخیر با بلندگویی در دست نشان می‌دهد. آیا این‌جا انتلکتوئل است که خود را به تعهد می‌سپارد و یا این‌که با جامعه‌شناسی سر و کار داریم که مشغول تحقیق عملی است؟ آیا انتقاد لزوماً در حرکتی جمعی و خودنمایانه متجلی می‌شود؟

استفان کاپورال:

مسائلی که مطرح می‌کنید مربوط به یک دغدغه‌ی قدیمی و دائمی‌ی جامعه‌شناسی و به‌طور کلی علوم انسانی و اجتماعی است. یعنی در عمق کارهای ماکس وبر، یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی مدرن، در اثری مثل «عالم و سیاست» (۱۹۱۹) و (۳) در فاصله‌ای نزدیک‌تر در گفت‌وگوهای رمون آرون «تماشاچی‌ی متعهد»^(۴). آیا انتلکتوئل، که من او را به‌عنوان یک دانش‌گاہی و یا دست‌کم یک متفکر می‌شناسم، می‌باید و می‌تواند بی‌آن‌که خود را از دست بدهد، متعهد شود؟ در سال ۱۹۶۸، بوردیو در کتاب «حرفه‌ی جامعه‌شناسی»^(۵) می‌نویسد: «هر جامعه‌شناس باید با پیغمبر اجتماعی که مردم‌اش از او می‌سازد، مبارزه کند». گفتار انتلکتوئل هیچ وقت خنثا و بی‌طرفانه نیست، چه آگاهانه باشد چه ناآگاهانه، همیشه مفهومی از جهانی کامل را با خود دارد. از

برابرس intellectuel، تزجیح دادم همان «انتلکتوئل» را بیاورم که از intellect لاتین می‌آید: خرد، اندیشه، و متضاد manuel است، یعنی چیزی که به صورت دستی صورت می‌گیرد. نکته‌ی مهم در این‌جاست که خرد در تقابل با کارهایی که به صورت «دستی» انجام می‌شود، جای می‌گیرد. به‌خاطر تاکید بر این مساله، انتلکتوئل را به «متفکر» و یا «اندیش‌مند» تزجیح دادم. به علاوه تصویری که «متفکر» القا می‌کند، دایره‌ی محدودی را شامل می‌شود، در صورتی که ما با صحبت‌هایی که در ادامه می‌آید به این‌جا خواهیم رسید که هر کسی که با خرد و هنر سر و کار دارد می‌تواند «انتلکتوئل» خوانده شود. مساله‌ی دیگر، موضوع «تعهد» است. ذکر این نکته را لازم می‌دانم کلمه‌ی «Engagement» را ما معمولاً مترادف با تعهد می‌دانیم، Engagement که از گذاشتن «gage» می‌آید، می‌تواند به «گرو گذاشتن، ضمانت گذاشتن» تعبیر شود. و به‌جای واژه‌ی کلی‌ی «تعهد» که بیش‌تر مفهوم حزبی دارد، معنای گسترده‌تری پیدا می‌کند. پس «انتلکتوئل» بنا بر آن‌چه گفتیم شناخت‌اش را در یک عرصه‌ی علمی به گرو می‌گذارند، این به گرو گذاشتن علم عالم در یک عرصه (هنری، علمی، اجتماعی، سیاسی و...) «هم می‌تواند» به تعهد تعبیر می‌شود. با این‌نگرش، «شور تعهد» جاییش به «شعور متعهد» سپرده می‌شود. اما روشن‌فکر، یا انتلکتوئل در تعریف متداول، به‌عنوان «پیشوا» مطرح می‌شود، و از این‌جا به بعد است که فردیت در خدمت گروه قرار می‌گیرد، و یا در حالتی تراژیک، فرد فدای جمع می‌شود. پرسش این است که آیا هنوز انتلکتوئل باید به‌عنوان پیشوا جلوه کند؟ و چرا

دیدگاه علوم انسانی و اجتماعی، حتی گفتاری که مدعی است به تشریح بسنده می‌کند، یعنی به گفتن آن چه هست و نه آن چه باید باشد و نه آن چه باید کرد، نمی‌تواند خنثا باشد، چرا که گفتن، عمل کردن است و همان‌طور که نوام چامسکی یادآور می‌شود «شرح دادن، حکم کردن است». معذالک، مسالدهی تعهد - به مثابه موضع‌گیری در ارتباط با مسائلی مشخص درباره‌ی آن چه باید باشد و آن چه باید انجام داد - می‌تواند در عرصه‌های تخصصی و با وسایل معمول جلوه کند (چاپ کتاب و مقاله، تحقیق، کار و...) و یا خارج از این عرصه و با ابزارهای صورت‌پذیرد که عمدتاً در خدمت فعالیت‌های سیاسی است (طومار، راه‌پیمایی، تظاهرات و...) که در این‌جا، انتلکتوئل مشروعیتی بیش‌تر از دیگر فعالان این قبیل حرکات ندارد اما از تصویرش که به وسیله‌ی رسانه‌های گروهی به رسمیت شناخته شده، استفاده می‌کند. گاهی مرز میان این دو عرصه با یکدیگر است، گاهی پیش می‌آید که تخصص در یک نظام خاص، انتلکتوئل را به دخالت در حوزه‌های سیاسی بکشاند (شرکت در کمیسیون‌های بازرنگری مجلس و یا قانون اساسی، یا حتی حضور مستقیم در دولت).

این که علم در خدمت تعهد سیاسی قرار بگیرد، آن قدرها هم خطرناک و غیرعادی نیست، خطر در این است که حرمتی که انتلکتوئل برای دقت و صداقت فکری در عرصه‌ی علم برای خود قائل است، از دست برود. مثلاً انتلکتوئل بودن این اجازه را به ما نمی‌دهد که درباره‌ی موضوعاتی که در تخصص ما نیست قضاوت کنیم، و یا موضع‌گیری کنیم. به نظر من این‌جاست که خطر انحراف از مسیر اصلی ظاهر می‌شود. از طرفی باید اضافه کنیم که در فرانسه سنتی از روشن‌گران (Lumieres) به جا مانده که بر اساس آن، انتلکتوئل ضد قدرت خوانده می‌شود و اغلب باعث می‌شود که نقد در مفهوم فلسفی‌اش با مرافعه و منازعه اشتباه گرفته شود.

تصویر بوردیو که در سال ۱۹۹۵ با بلندگویش جمعیت را رهبری می‌کند، اشغال آکول نرمال توسط کسانی که کارشان را از دست داده‌اند در سال ۱۹۹۸ و یا حمایت از خارجی‌هایی که در به صورت غیرقانونی در فرانسه به سر می‌برند از این جهت جالب توجه است که سیر تحولی نوشته‌های او را نشان می‌دهد. اگر بوردیو مدعی بوده که از خلال کارهای علمی‌اش دست به مبارزه می‌زند (میراث‌داران (۱۹۶۴)، تولید مثل (۱۹۷۰) به همراه ژان کلود پاسرون)، در دهه‌ی ۹۰ آثار حجیم علمی و عالمانه جای خود را به مقالات و رسالات هجوگونه درباره‌ی اقتصاد، سیاست و یا تله‌ویزیون می‌دهد. به بیان دیگر، تنها نام بوردیو این اجازه را به او می‌داد که درباره‌ی همه

چیز بنویسد با این فرض که انگار همیشه یک گفتار علمی ارائه می‌کند.

با این وجود، بوردیو اغلب اوقات صدور «منطق سیاسی» به حوزه‌ی ادبی یا علمی را رد کرده است. او به عنوان جامعه‌شناس مدعی است که گفتار انتلکتوئل دانش‌گاهی را ساخت‌زدایی (تجزیه) می‌کند تا به این وسیله پیش‌ذهنیت‌های ایدئولوژیک، استراتژی‌های اشغال عرصه‌های تخصصی، و همین‌طور تشکیل شبکه‌های قدرت و استفاده‌ی ابزاری از یک زبان خاص را به عنوان مسالده‌ی قطعی و مسلم نشان دهد. او این کار را در یک سری از نوشته‌هایش درباره‌ی دنیای دانش‌گاهی و ساختمان زبان علمی به مثابه قدرتی سمبلیک که در اختیار «انتلکتوئل» قرار دارد، دنبال می‌کند:

منظور از حرف زدن (۱۹۸۲)، انسان دانش‌گاهی (۱۹۸۴)، هستی‌شناسی سیاسی مبارزین هایدگر (۱۹۸۸)، زبان و قدرت سمبلیک (۱۹۹۱)، و همین اواخر: استفاده‌های اجتماعی از علم: برای یک جامعه‌شناسی ی‌تالیتی در حوزه‌های علمی (۱۹۹۷)، اما، بوردیو آن چه را که در نزد دیگران نمی‌می‌کرد، خودش با موفقیت اعمال می‌کرد. این را در آثاری مثل «تفکر؟ ۶۸» (۱۳ اثر مشترک لوک فوی (که به تازه‌گی وزیر آموزش ملی فرانسه شده) و این رنو و همین‌طور «عالم و سیاست، رساله‌ای پیرامون تروریسم جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو» (۱۳) اثر ژانی ورده-لورو (شاگرد سابق بوردیو) می‌بینیم. از خلال این مطالعات دو انتقاد اساسی بروز می‌کند که تصویر انتلکتوئل متعهد را زیر سؤال می‌برد.

از یک طرف، جامعه‌شناسی بوردیو در معرض ایرادهایی قرار می‌گیرد که به جریان‌های دیگر می‌گیرد، یعنی آن‌ها را صرفاً گفتارهایی ایدئولوژیک با دلیل و برهان‌های مقتدرانه می‌داند و انتقادها را به حساب «مقاومت» می‌گذارد. یعنی در زیر علم، علم به خود این اجازه را می‌دهد که گفتاری اختیار کند که حاکی از قضاوت ارزشی است. بدون شک بوردیو می‌توانست بخشی از این حرکات را به حساب تعهدش بگذارد. فیلم «جامعه‌شناسی ورزشی است نبردآمیز» (۱۳) که در سال ۲۰۰۱ به نمایش درآمد فعالیت‌های مبارزه جویانه‌اش را به نمایش می‌گذارد. در این فیلم می‌بینیم که اسناد کولژ دو فرانس رویه‌های اجتماعی را برای جوانان حومه‌ی شهر (شهرک‌های ناامن) توضیح می‌دهد. بوردیو‌شناسان، و به‌طور کلی تماشاچیان «چپ» در این حرکت از یک طرف جامعه‌شناسی در میدان عمل و از طرف دیگر روحیه‌ی مبارزه را می‌بینند که برخورداردی نیکو آفریده است: تلاش انتلکتوئل متعهد در دادن نمایی

از الیه ناسیون به حاشیه نشینان و مستقناهای جامعه. حرکتی شبیه طرح مارکسیستی ی انتلکتوتل انقلابی که براساس آن آوانگارد آگاه و روشن در اختیار طبقه ی کارگر قرار می گیرد. دیگران، خودستایی و صحنه سازی ی رقت انگیز انتلکتوتلی را می بینند که خارج از حوزه ی کاری اش به دنبال مشروعیتی تازه می گردد. کم و بیش چیزی نظیر حرکت سارتر که در سال ۱۹۶۸ رفته بود و روی بشکه ایستاده بود. از طرف دیگر، ایراد مشهوری است که به او گرفته می شود، تحقیقاتی که نام بردم نشان می دهد که بورديو با درآمیختن ماهرانه ی ساخت زدایی ی علمی و لعن ایدئولوژیک، حرفه ای بنام «دانش مند بانفوذ»^(۱۵) از خودش درآورده که خود به ترین نمونه ای است؛ که با نقد، خودش نقد، می شود. از آن جمله کسانی است که به لفظ قلم نویسی وفادار مانند، از استدلال های مقتدرانه استفاده کرده، همین طور از کارکردهای دار و دسته ای، از استیلای سمبلیک، از پناه به ارباب، و حتا انحصار طلبی که در به دست آوردن کرسی ی جامعه شناسی در کولژ دو فرانس به اوج خود رسیده است. تحقیقی باید صورت بگیرد تا سیر تحول آن روستایی ی بورسبه ی را که به سردمدار جامعه شناسی ی فرانسه بدل شد، نشان دهد.

این دو پدیده ای که به آن ها اشاره کردم به نظر تفکیک ناپذیر می آیند. هنگامی که حاکمیت بورديو در عرصه ی علوم سیاسی زیر سؤال می رفت، او روحیه ی مبارزه جویانه ای پیدا کرد که تحت پوشش رسانه های جمعی قرار گرفت و دست آخر منجر به ساخت فیلمی شد که جامعه شناسی را «ورزش نبرد» معرفی می کند.

وقتی تعهد شرط به رسمیت شناخته شدن انتلکتوتل می شود

پیام شهرجردی:

پیش از بهره برداری از عنوان انتلکتوتل به عنوان یک برجسب، باید به یک وقوف و یا دست کم یک بلوغ عینی در یکی از عرصه های تخصصی دست پیدا کرد. یک فیلسوف، یک حقوق دان، و یا یک نقاش و سینماگر می توانند مدعی شوند که لایق این برجسب هستند. امروزه به نظر می آید که این برجسب همیشه با «تعهد» هم راه است. تعهد گاهی به عنوان یک ضرورت مطرح شده و برخی متفکرین مثل ژان پل سارتر تعهد را به معنای رد آسوده گی دانسته اند (ن. ک. اگرستانسیالیسم و اصالت بشر). فکر نمی کنید جمع آمدن اسم «انتلکتوتل» و صفت «متعهد» در کنار حشوآمیز باشد؟ ما امروز در عمل شاهد یک انحراف ترمینولوژیک - و یک لغزش مفهومی - هستیم که انتلکتوتل را خود به خود متعهد معرفی

می کند، و تعهد، که منبع خود سانسوری است، می تواند آفرینش فردی ی انتلکتوتل را به خطر بیناندازد. دور باطل به همین جا ختم نمی شود. تبعات پیشوایی و دیگر خواهی هایی که گاه شکل عوام فریبانه به خود می گیرد، انتلکتوتل را وسوسه می کند که بنا بر گفته ی بورديو «دانش و علوم را از جامعه ی دانش مندان» خارج کند. به بیان دیگر، خود را به بازی ی خطرناک تعمیم و ترویج علوم می سپارد تا به این وسیله نفوذ خود را حفظ کند، و یا ابعاد گسترده تری به آن ببخشد. آیا جوامع ما هنوز به انتلکتوتل احتیاج دارد؟ چه جایی می توان برای کسانی امثال برنار هانری لوی^(۱۶) متصور شد؟ شاید به جایی رسیده ایم که همه چیز بازگانه جلوه می کند، سطح بر عمق و ظرف بر مظروف چهره می شود و عمق و مظروف در معرض نابودی قرار گرفته اند؟ هنرمند و متفکر نباید خود را در پناه از برون گرایی و کارهای نمایشی قرار دهند؟



استفان کاپورال:

با این امید که به اندیشه ی شما خیانت نکرده باشم، سه پرسش اساسی را در نظر می گیرم: آیا انتلکتوتل برای این که به این نام شناخته شود ملزم است که خود را متعهد کند؟ آیا انتلکتوتل برای حفظ مقام اش مجبور به تعمیم و ترویج علم است؟ و دست آخر، و در تضاد با پرسش نخست، آیا انتلکتوتلی که می خواهد استقلال فکری اش را حفظ کند، باید از رسانه ای شدن پرهیز کند؟ پیش از هر چیز، می خواهم به تشابه بین هنرمند و انتلکتوتل در ارتباط با مساله ی تعهد اشاره کنم. هنر بیان نگاهی به جهان است و از این جاست که بعدی سیاسی به خود می گیرد و به این اعتبار می تواند وارد عرصه ی تعهد شود. با این وجود، سی سال پیش شما

هنرمند را در کنار انتلکتوئل قرار نمی‌دادید، چرا که این دو بنا به حوزه‌ی فعالیت‌شان در گروهی بسیار نامتجانس قرار می‌گرفتند. پیش از جنگ دوم جهانی، اکثر هنرمندان متعهد، نویسنده هستند (اراقون، برازیلاش، دریو لاروشل، مالرو) و یا رهبرهای بزرگ ارکستر (فورت‌وانگلو، کارایان، توسکانینی). بعد از جنگ بعضی اپیزودها مثل مک کارتیزم و یا موج نو (Nouvelle Vague) مفهوم تعهد را به سینما می‌کشاند و بیننده‌گانی به تعدد سالن‌های سینما دارد، بعد آوازخوانان پاپ می‌رسند و عصر تله‌ویزیون آغاز می‌شود (حالا هم نوبت ستاره‌گان ورزشی است که بیش‌تر از دیگران از آن‌ها استفاده‌ی رسانه‌ای می‌شود و شروع‌اش هم با فوتبال است.) همه چیز به نحوی پیش می‌رود که انگار به رسمیت شناخته شدن وضعیتی بنام انتلکتوئل و یا هنرمند متعهد در گرو کارکردهای رسانه‌ای بوده است. در مقابل، ما هنرمندان «متعهد» کم‌تری در بین نقاشان و مجسمه‌سازان - که فعالیت‌شان کم‌تر در رسانه‌ها مطرح شده - می‌بینیم. در این مسابقه‌ای که برای به رسمیت شناخته شدن از جانب رسانه‌ها راه افتاده، انتلکتوئل به طور حتم بازنده خواهد بود: او در این مسابقه شرایط ویژه‌ی خود را به نفع دیگر طبقات از دست می‌دهد.

از نظر تاریخی، تعهد انتلکتوئل‌ها نه تازه است و نه غیرعادی. توماس داکن، ژان بودن، دانتس، ماکیاول، توماس هوبس، منتسکیو و روسو با سهمی که در بحث‌های زمان خودشان داشته‌اند و با فراهم آوردن اندیشه و تفکر می‌توانند به‌عنوان «انتلکتوئل متعهد» تلقی شوند. با فاصله‌ی زمانی کم‌تر، کانت، هگل، نیچه، برگسون، سارتر، فوکو آن‌جایی متعهدند که اندیشه‌شان با موضع‌گیری پیرامون مسائل عینی که مربوط به فعل و کنش است، عجین می‌شود. تمامی‌ی مفهوم تعهدشان از سهم عظیم آن‌ها در تاریخ اندیشه است، در صورتی که امروز قضیه برعکس شده و تعهد شرط به رسمیت شناخته شدن وضعیت انتلکتوئل شده است. همان‌طور که گفتم مساله‌ی پوشش از جانب رسانه‌های گروهی در بین است. اگر هر اندیشه‌ای برای منتقل شدن به یک رسانه احتیاج دارد، وضع در موقعیتی که می‌دور^(۱۷) آن را «جامعه‌ی نمایش» می‌خواند، عوض می‌شود. برای این‌که مثالی عینی به دست بدهم می‌توانم این‌طور بگویم که من به عنوان فردی دانش‌گاهی از خلال درس‌ها و نوشته‌هایم تاثیری می‌گذارم که بردارهای یک تعهد فکری است، اما گفتارهایم توجه و تلاش دریافت‌کننده را می‌طلبد. اما از نظر کمی، این کارهای من در قیاس با فرمول‌هایی که در یک برنامه‌ی تله‌ویزیونی «برای عموم» (یعنی یک جنگ تله‌ویزیونی) در برابر

میلیون‌ها بیننده به اجرا در می‌آید، چه بردی می‌تواند داشته باشد؟ و به‌خصوص این‌که آن‌چه در تله‌ویزیون می‌گذرد تنها درجه‌ی صفر اندیشه را به رخ می‌کشد. همان‌طور که شما گفتید باید پرسید که آیا جامعه هنوز به انتلکتوئل احتیاج دارد؟ آیا ممکن نیست که من وسوسه شوم و به سمت رسانه‌های گروهی بروم و گفتاری انتخاب کنم که برای بیش‌ترین تعداد بیننده، شنونده و یا خواننده قابل دسترس باشد؟ یعنی دقیقاً یک گفتار رسانه‌ای. امر مسلم این است که فلاسفه، جامعه‌شناسان، حقوق‌دانان و یا روان‌شناسان ترجیح می‌دهند که در ساعتی پربیننده در «جنگ‌های تله‌ویزیونی» شرکت کنند تا این‌که نیمه‌های شب در برنامه‌های «انتلکتوئل».

این مساله ما را به جریان تعمیم و ترویج عمومی می‌رساند. من به هیچ‌وجه بر این باور نیستم که ترویج عمومی وسیله‌ای برای دموکراسی‌سازی دانش باشد. ترویج عمومی می‌تواند در به‌ترین حالت ممکن تکنیک بیانی‌ی موثری برای متقاعد کردن مخاطب و یا وسیله‌ای برای انتقال مقداری اطلاعات باشد، اما قطعاً وسیله‌ای برای ارتقای سطح درک و اندیشه نیست. ضرب‌المثل چینی‌ئی هست که می‌گوید: «سطح آب که بالا می‌آید، قایق هم بالا می‌آید»، این به این معناست که در رویارویی با مشکل است که رشد می‌کنیم و نه با حذف مشکل. ترویج و تعمیم‌دادن یعنی حذف مشکلاتی که ذهن با آن‌ها مواجه می‌شود، فراموش نکنیم که از نظر ریشه‌شناسی، ترویج کردن به معنای عامیانه کردن است و چیزی از مردم‌فریبی با خود دارد^(۱۸). با این وجود، در جامعه‌ی رسانه‌های گروهی که گفتارها باید به شکلی افراطی ساده شوند، اگر انتلکتوئل بخواهد دربار‌ی جهان پیرامون‌اش مداخله و یا واکنشی نشان دهد می‌تواند در یک بازی‌ی خطرناک تبدیل به آلت دست رسانه‌های جمعی شود و روح کارش از دست برود. انتلکتوئل می‌تواند بدون تن دادن به این بازی‌های رسانه‌ای کارش را انجام دهد و تاثیرش را بگذارد. این مساله‌ی سوم است.

شخصاً مشاهده می‌کنم که انتلکتوئل‌های نسبتاً جوانی هستند که تن به تعهدات خودنمایانه ندادند و با این وجود میزان مخاطبان‌شان خیره‌کننده است. به سیوران^(۱۹) فکر می‌کنم که همیشه از رسانه‌های جمعی گریخت و همواره مخاطب قابل ملاحظه‌ای داشت، به ژرژ دومیزی^(۲۰) که صدها محقق در جهان تحت تاثیر کارهای زبان‌شناسانه‌اش ماندند، به ارنست یونگر^(۲۱) «عزت‌نشین ویلف‌لین‌گن» که به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسنده‌گان آلمانی‌ی زمان خودش شناخته شد (در یکی از

رمان‌هایش بنام Eumeswil، یونگر پرسوناژ «آنارک» (۳۳) را ساخت، آنارک آنارشویست نیست، منکر قدرت و جامعه نیست، حتماً می‌خواهد در کنار قدرت باشد، بی‌آن‌که «از آن» باشد و این کنایه‌ی ادبی‌ی تامل برانگیز کسی جز خود ارنست یونگر نیست. گاهی اوقات هم خط مشی دیگران است که باعث به‌وجود آمدن نویسنده‌ی متعدّد می‌شود. مثل وقتی که بوریس پاسترناک بعد از نوشتن دکتور ژوواگو در سال ۱۹۵۸ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات می‌شود اما تهدیدهای رژیم شوروی‌ی سابق او را مجبور می‌کند که این جایزه را رد کند.^{۱۰} این‌جا در نزد پاسترناک هیچ خودنمایی‌ئی نیست، این‌جا سکوت کر کننده‌ای هست که به تمام تعهدات می‌ارزد. قطعاً می‌توان اعتراض کرد که هیچ‌کدام از این انتلکتوئل‌ها به حوزه‌ی علوم اجتماعی که رابطه‌ای تنگاتنگ با سیاست دارد، مربوط نمی‌شوند. با این وجود، حتا در همین حوزه، مطمئن نیستیم که یک جور خویشتن داری یا ملاحظه‌کاری مانع تعهد خواننده شدن انتلکتوئل شود و یا این‌که از قدرت نفوذش بکاهد، چرا که تاثیرگذاری انتلکتوئل از حد یک زنده‌گی فراتر می‌رود. به شرط این‌که تعجیلی در کار نباشد...

پانویس‌ها:

۱. رسم‌الخط مقاله به درخواست نویسنده است و این مقاله توسط تحریریه ویرایش نشده است.
۲. از جمله آثار استفان کاپورال (Stéphane Caporal) می‌توان به کتاب مرجع *L'affirmation du principe d'égalité dans le droit public de la Révolution française* اشاره کرد. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به www.univ-st-etienne.fr مراجعه کنید.
۳. پیام شهرجردی تاکنون مقالات مختلفی درباره‌ی مفهوم استاندارد در نشریات و کتاب‌های تخصصی‌ی حقوق به زبان فرانسه منتشر کرده است. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به <http://shahrjerd.org/payam> مراجعه کنید.
4. *Le savant et le politique*
5. *Le spectateur engagé*
6. *Le metier de sociologie*, éd. Mouton
7. *Ce que parler veut dire, l'économie des échanges linguistiques*, éd. Fayard
8. *Homo academicus*, éd. de Minuit
9. *L'ontologie politique de Martin Heidegger*, éd. de Minuit
10. *Language and symbolic power*, éd. Polity Press, Cambridge
11. *clinique Les usages sociaux de la science: pour une sociologie champ scientifique*, éd. INRAdu
12. *La pensée 68*, Luc Ferry et Alain Renault
13. *de Pierre Bourdieu, Jeannie Verdes-Leroux, éd. Grasset* *Le savant et la politique, Essai sur le terrorisme sociologique*
14. *La sociologie est un sport de combat*

۱۵. اصطلاح Mandarin به اساتید دانش‌گاه اطلاق می‌شود که نفوذ فراوانی دارند و اغلب از این نفوذ سو استفاده می‌کنند، به سلسله مراتب استاد و شاگردی اهمیت فراوان می‌دهند، و به یک نوع صنف‌گرایی (corporatisme) اعتقاد دارند که این هم مسلک‌ها را شامل می‌شود. سیمون دوبوآر کتابی زیر عنوان *Les Mandarins* (۱۹۵۴) نوشته که بررسی همین مساله است. بعدها در انقلاب می‌۶۸ این سوء استفاده‌ی اساتید دانش‌گاه از موقعیت ویژه‌شان محکوم شد. ۱۶. برنار هانری لوی (Bernard Henri Lévy)، بازیگر سینما بوده، فلسفه می‌داند و یکی از چهره‌های پر جنب و جوش در عرصه‌ی رسانه‌های گروهی است. بیش‌تر به حرکات انسان دوستانه تمایل دارد، به بوسنی و افغانستان سفر کرده و با این قبیل حرکات که به حساب تعهد گذاشته می‌شود خود را به‌عنوان «انتلکتوئل» مطرح می‌کند. جالب توجه است که در سرمای ۲۰ درجه زیر صفر بوسنی و در سخت‌ترین شرایط در افغانستان همیشه عکاس‌ها و خبرنگاران را به دنبال خود دارد و رسانه‌ها به شدت او را پوشش می‌دهند. یعنی یک جور بده بستان با رسانه‌های گروهی. از جمله آثارش کتابی است زیر عنوان «قرن سارتر» (Le siècle de Sartre). خودش اعلام کرده بود که تازه در اواسط نگارش این کتاب، «هستی و نیستی»ی سارتر را برای بار اول خوانده و نظرش در مورد سارتر به کلی عوض شده است.

۱۷. گی دبور (Guy Debord) (۱۹۹۴-۱۹۳۱)، نویسنده، تنوریسم و سینماگر فرانسوی. عضو لتریسم و از پایه‌گذاران سیتواسیونسم (Internationale situationniste). در کتاب‌ها و فیلم‌های آوانگاردش نقدی رادیکال از جامعه معاصر، که زیر سلطه‌ی کاپیتالیسم و رسانه‌ها قرار گرفته، ارائه کرد. گی دبور در ۶۳ ساله‌گی خودکشی کرد.

۱۸. ترویج و تعمیم از Vulgarisation می‌آید و عامیانه کردن از rendre vulgaire. vulgaire می‌تواند به معنای چیزی کسی فاقد امتیاز یا ارتقا باشد.

۱۹. امیل میشل سیوران (Emile Michel Cioran) (۱۹۹۵-۱۹۱۱)، متفکر اخلاق‌گرای فرانسوی، او فلسفه‌ای بدبینانه را به شکل گزین‌گویی ارائه کرد.

۲۰. ژرژ دومهزی (Georges Dumézil) (۱۹۸۶-۱۸۹۸)، تاریخ‌دان فرانسوی، متخصص در مطالعات تطبیقی در اسطوره‌شناسی و سامان اجتماعی قوم هندواروپایی و عضو آکادمی فرانسه بود.

۲۱. ارنست یونگر (Ernst Jünger) (۱۹۹۸-۱۸۹۵)، نویسنده و رساله‌نویس آلمانی، او از مفهوم نیچه‌ئی‌ی زنده‌گی به یک نوع زیبایی‌شناسی‌ی منتخب دست پیدا کرد. رمان Eumeswil در سال ۱۹۷۷ منتشر شده است.

۲۲. Anarchie از ریشه‌ی یونانی anarkhia از [a]n به معنای سلب‌کننده و arkhe به معنای دستور و حکم تشکیل شده است. در سال ۱۹۷۵ سارتر که بینایی‌اش را از دست داده، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من همیشه با آنارشویست‌ها موافق بوده‌ام، آن‌ها تنها کسانی هستند که انسان کامل را درک کرده‌اند، انسانی که با کنش اجتماعی ساخته می‌شود، و مشخصه‌ی اصلی‌اش آزادی است».

۲۳. یادآوری‌ی این نکته لازم است که بوریس پاسترناک، صیهن پرست و ضدکمونیست، دکتور ژوواگو را در ایتالیا چاپ کرد و از اتحادیه‌ی نویسندگان شوروی سابق طرد شد. دکتور ژوواگو سی سال در انتظار چاپ در شوروی باقی ماند، در سال ۱۹۸۷ در شرایطی اعاده‌ی پاسترناک به او بازگردانده می‌شود که او بیست و هفت سال قبل یعنی در سال ۱۹۶۰ دنیا را فراموش کرده است.

بعد از مرگ پی‌یر بوردیو، مجله‌ی «Sciences Humaines» شماره‌ی ویژه‌ای منتشر کرده است که به بررسی‌ی انتقادی آثار بوردیو می‌پردازد. تعدادی از مقالات و مصاحبه‌های بوردیو، هم‌طور تعدادی از منابع مطالعاتی در باره‌ی او در آدرس زیر قابل دسترسی است:

<http://shahrjerd.org/journal>

به تازه‌گی کتاب «نظریه‌ی کنش - دلایل عقلی و انتخاب عقلانی» اثر پی‌یر بوردیو و به ترجمه‌ی مرتضیٰ مردیپها توسط انتشارات نقش و نگار منتشر شده است.